بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 دی 1390.

شهید صدر در ذیل بحث از اخبار عرضه کتاب بحثی را مطرح می فرمایند تحت این عنوان که در بعضی از روایات اینگونه تعبیر شده است.

«ما وافق كتاب اللّٰه فخذوه و ما خالف فذروه»

اینجا اکثر احادیث ما نه موافق کتاب هستند نه مخالف کتاب. به خاطر اینکه اصلا مضمون آنها در کتاب وارد نشده است. مستعبد است که احادیث ناظر به این دسته روایات نباشد بنابراین یا باید موافق را به مخالف باز گرداند و گفت مراد از موافق عدم المخالف است. یا مخالف را به موافق برگرداند. خب این مجمل هست یکی به دیگری برگردانده شود بنابراین نمی شود به این روایات استشهاد کرد. بعد ایشان می فرمایند که نه، ما باید مراد از موافق را عدم المخالف بگیریم چون این مطلب مسلم است که روایت هایی که قرآن اصلا ذکر نکرده است که اکثر روایت ها هستند اینها حجت هستند و همه این را می دانند. به تعبیر من به منزله قرینه متصله محفوف به کلام است از اول مانع انعقاد ظهور اطلاقی کلمه موافق در اینکه شرط حجیت موافقت هست می شود. بنابراین آن چیزی که در واقع مانع از حجیت است مخالفت هست و موافقت در خبر موافق در واقع در آن مانع وجود ندارد. این تعبیری است که شهید صدر دارند.

سؤآل:

پاسخ: بله در واقع به دلیل اینکه روشن است که مواردی که یک روایت در قرآن نیست، همه می دانند که این موارد حجت است حتی راویان این حدیث که این را نقل کرده اند این برایشان مسلم است. این تعبیری که شهید صدر کرده است. اینجا دقتی در تحلیل این مطلب مناسب است. ایشان که می فرماید موافق یا به معنای عدم المخالفه است یا مخالف به معنای عدم الموافقه است یعنی چه؟ یعنی مجازا مراد از موافق عدم المخالف است.

بنابراین ممکن است یک تفسیر هست که ما بگوییم مراد از موافق، مجازا عدم المخالف است. یا مراد از مخالف مجازا عدم الموافق است. این یک جور. یک جور دیگر این است که بگوییم نه اینکه تجوزی رخ داده است. از باب مثال است. موافق به همان معنای موافق است ولی مثال هست موافق برای مطلق عدم مخالف. یا مثال هست مخالف برای مطلق عدم اموافق مثل رجلٌ شک بین ثلاث و اربع. رجل به معنای مطلق انسان نیست رجل یعنی رجل. ولی خصوصیت ندارد. رجلٌ یعنی مثلا رجل. کأنه یک کلمه مثلا اینجا تقدیر شما بگیرید. یک همچین چیزی را در نظر بگیرید. این یک جور تفسیر دیگر. ولی من تصور می کنم که هیچ یک از این دو تفسیر درست نیست. نکته، نکته دیگری است. آن این است که در این جور موارد اصلا مقسم را باید به گونه ای گرفت که شامل تمام اقسام شود و بیشتر از اقسام را شامل نشود. اصلا اینکه می گوید اگر موافق بود اخذ کن و اگر مخالف بود اخذ نکن کأنه مقسم جایی است که قرآن متعرض این مطلب است. دارد می گوید که به قرآن عرضه کن. اگر در قرآن مطلبی در این مورد بود اگر موافق بود آن را اخذ کن و اگر نبود اخذ نکن. در نتیجه بین موافق و مخالف شقّ ثالث وجود ندارد. در مواردی که قرآن متعرض حکم مذکور در روایت هست یا روایت موافق است یا مخالف است. ما این مطلب را در بحث مفهوم شرط، دو تا جمله ای که مفهوم شرط دارند چند روز قبل عرض کردم. اذا غسلته فی ماء جارٍ فمرّهً فاذا غسلته فی المرکن فمرّتین که آقایان بحث کردند که آیا ذیل از باب احد مصادیق مفهوم صدر است یا صدر از باب احد مصادیق مفهوم ذیل است یا اجمال دارد آن بحث هایی که مطرح کردم ما گفتیم که نه، هیچ یک از این بحث ها نیست. مقسم اصلا فرد متعارف هست و فرد متعارف در باب غسل یا ماء جاری بوده است یا ماء مرکن. هیچ وقت در آب کر ظرف نمی شستند که خراب کنند آن را. حالا یک شخص نادری یک موقعی آب زیاد داشته باشند که بتوانند هر روز آب خود را عوض کنند و بیایند در حوض ظرف بشورند خیلی نادر است و متعارف نبوده است. اینجا هم همین است. در واقع مقسم نسبت به اینکه موافق و مخالف، موردی است که قرآن متعرض حکم مسئله است. البته ولو کم است این موارد ولی این موارد فقط حکم این موارد را می خواهد بگوید که به وسیله مراجعه به قرآن شما می توانید تشخیص دهید که آیا این خبر، این ناظر به این جور موارد است. البته یک نکته ای را هم ضمیمه کنم آن این است که حالا که مقسم مواردی هست که قرآن به آن متعرض هست، آیا موافقت شرط است یا مخالفت مانع است؟ این بحث هم اینجا هم جا دارد مطرح شود. به نظر می رسد که اینجا مخالفت مانع است. چون اگر موافقت شرط باشد اینکه موافقت فقط در جایی که قرآن متعرض آن شده باشد شرطیت داشته باشد. در سایر موارد شرطیت نداشته باشد خیلی بعید است. ظاهر این است که در سایر مواردی که قرآن متعرض نیست چون طبق قاعده باید مشی کرد که اقتضا می کند که حجیت داشته باشد حدیث، جایی هم که موافق هست، نه به اعتبار اینکه موافقت شرط است به اعتبار اینکه خبر موافق مخالف نیست. از باب این که مانع حجّیّت که مخالفت هست در خبر موافق نیست خبر موافق را باید اخذ کرد. این مطلب درست است. یعنی مطلبی که شهید صدر می فرماید که نهایتا ما موافق را به اعتبار عدم مخالفت ذکر می کنیم همین جور است. ولی نه به آن تحلیل هایی که شهید صدر ذکر می کند. این تحلیل این مدلی اش روشن تر از آن تحلیل هایی است که ایشان مطرح می کند.

سؤآل:

پاسخ: نه موافق را به معنای عدم المخالف نمی گیریم ولی میگوییم علتی که به موافق گفته است اخذ کن به علت اینکه ملازم به عنوان واقعی است. یعنی آن عنوان واقعی که ملاک چیز هست، مخالفت مانع موافقت به اعتبار سلب المانع است نه وجود المقتضی. عدم المانع یکی از شرایط حجیت عدم المانع است. ما می گوییم موافق را اخذ کن به اعتبار اینکه عدم المانع در آن وجود دارد نه به اعتبار اینکه مقتضی حجیت در آن وجود داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: مانع ندارد می گوید هر چیزی که بر من آمد عرضه کن به قرآن در واقع می خواهد بگوید که یک سری مواردی وجود دارد که مخالف قرآن است و به وسیله این عرضه موارد مخالفت قرآن را شما به دست بیاورید که حذف کنید آن را. در واقع این می خواهد بگوید که یک سری از دروغ

آن نکته را هم قبلا عرض کردم که مؤید این مطلب هم این است که این بعضی روایات ذیل این است که می گوید دروغ بر ما بسته اند. مخالفت قرآن باعث می شود که انسان بفهمد که این مصداق آن کذب علیّ کذّابٌ و کثرت علی الغال، مصداق آنها است. این در واقع می خواهد بگوید برای آن که دروغ گو ها را بشناسید و اخبار دروغ را از غیر دروغ تمییز دهید به کتاب عرضه کنید در واقع آن که مخالف است دروغ به دست می آید و آن که موافق است آن نکته ای که وجود دارد که باعث شده است که اماره بر دروغ یا دلیل قطعی بر دروغ باشد آن نکته دیگر نیست که ما قبلا هم این را عرض می کردیم که آن روایاتی که می گوید خبر موافق نور دارد و خبر مخالف نور ندارد به این اعتبار است که ذاتا خبر یک نورانیتی دارد این نورانیت در اثر مخالفت با قرآن از بین می رود و خبر موافق نورانیتش را در اثر موافقت از قرآن به دست نیاورده است. این نورانیت به دلیل اینکه مانعی نیامده است که این نورانیت را زایل کند به این اعتبار نورانیتش آمده است.

سؤال:

پاسخ: عرض این است که ملاک حجیت چیز را دارد. یعنی ملاک حجّیت در آن موجود است. آن ملاک حجّیّت که وثاقت راوی باشد، نوعا هم راست می گوید طریقیت و کاشفیتی که برای خبر وجود دارد همان نورانیت خبر است. ولو اینکه این نورانیت چیزی است ک ما را نوعا به واقع می رساند. چون قرار شد مراد از نورانیت این باشد که طریقیت نوعیه باشد نه اینکه دائمیه باشد و می گوید بین حق و اماره ای که بر آن

سؤال:

پاسخ: نه عرض کردم نکته اش را. نکته اش این است که لازمه اش این مطلب این است که اکثر موارد که نه در قرآن وجود دارد و نه ندارد، این دو تا با هم نمی شود. اگر شرط آن موافقت هست خب شرط نباشد نیاز به مانع ندارد. مانع در جایی وجود دارد که شرط آن باید موجود باشد

سؤال:

پاسخ: به هر حال اینکه نمی شود. اول نکته اش را توجه کنید. اینکه موافق و مخالف هم موافقت شرط باشد و هم مخالفت مانع باشد درست است. چون مانعیت در جایی هست که شرط موجود است آن می خواهد مانعیت پیدا کند. بعد یا باید موافق شرط باشد یا مخالف مانع باشد. این یک نکته. اما اگر شما بخواهید بگویید که موافقت شرط است.

سؤال:

پاسخ: به خاطر اینکه مانع در جایی است که شرط موجود باشد. اگر قرار باشد موافق شرط باشد مخالف که شرط را ندارد.

مقتضی باید موجود باشد. مقتضی وقتی ندارد دیگر مانعیت معنا ندارد. مانع می آید جلوی مقتضی را میگیرد. وقتی مقتضی نیست مانعیت معنا ندارد. بنابراین هر دو نمی تواند باشد. شما می خواهید بفرمایید که موافقت شرط است. بحث ما این بود که موافقت شرط است، در خصوص جایی که قرآن متعرض شده است شرط است؟ اینکه معنا ندارد. در جاهای دیگری که قرآن متعرض نشده است نیاز به موافقت با قرآن نیست. حالا چون قرآن به آن متعرض شده است اینجا شرطیت پیدا کرده است.

سؤال:

پاسخ: توجه به نکته نمی کنید. بحث این است در جایی که قرآن متعرض است. یک موقعی شما می گویید که اصلا کلا موافقت شرط است بنابراین اکثریت اخباری که اصلا قرآن متعرض آن نیست حجت نیست. این را که نمی توانیم بگوییم. پس مواردی که قرآن متعرّض آن نیست حتما حجت است و اساس انتظار نمی رود که قرآن همه جزئیات را بیان کند. هیچ مسلمانی توقّعش از قرآن بیان جزئیات نیست.

سؤال:

پاسخ: نه مرادش این نیست که به نحوی است که ما بفهمیم. اگر هم باشد مراد این است که ائمه می فهمیده اند.

سؤال:

پاسخ: انها برای اینکه این تصویرات چیز کند و احادیث را بزنند کنار این حرف ها را می زدند. آنها می دانستند خودشان چه غلطی دارند می کنند.

حتما لازم نیست شاهدی از قرآن وجود داشته باشد. موافقی از قرآن وجود داشته باشد. پس اکثریت مواردی که نه موافق است نه مخالف است حجت است. بحث این است صحبت این است که این روایت ها ما می خواهیم بگوییم که مقسم آن مواردی است که قرآن متعرض حکم مسئله است. می گوید قرآن که متعرض حکم مسئله است اگر موافق بود حدیث با قرآن، حجت است. این که موافق بود چون موافقت شرط است یا چون مخالفت مانع است. ما می گوییم چون مخالفت مانع است. چون اگر موافقت شرط باشد شرطیتش اختصاص به این موارد نباید داشته باشد. خصوصیتی ندارد متعرض شدن قرآن که حالا چون متعرض شده است شرط حجیت آن موافقت است. بنابراین آن چیزی که ملاک اصلی است عدم المخالف است. چون مخالفت مانع است و اماره بر کذب است یا اماره قطعی بر کذب است. حالا قطعی هم که نیست اماره غالبی است. چون مخالفت اماره بر کذب هست و در موافق این اماره وجود ندارد به این خاطر حجت شده است. بنابراین ملاک واقعی عدم المخالفه است.

سؤال:

پاسخ: بله آنها در موارد دیگر که نه موافق است نه مخالف است مانع ندارد دیگر. چون مانع مخالفت است. به یک معنای دیگر موافق قرآن هم جایی که اصلا متعرض نشده است هر دو به یک مناط خبر حجت هستند. آن مناطشان عدم مانعیت است. ولی یک موقعی زمینه مانع وجود داشته است به دلیل اینکه قرآن متعرض آن شده است. یک موقعی اصلا زمینه مانع هم نبوده است چون قرآن متعرض آن نشده است که

سؤال:

پاسخ: به آن ربطی ندارد. ما اصل عدم مانع نداریم. اگر شک داریم که مخالف قرآن هست یا موافق قرآن هست حجت است. شک در عدم المانع شک در علت تامه است. قاعده ای نداریم که شما جایی که شک کردید مانعی وجود دارد یا ندارد بگویید مانع وجود ندارد. قاعده مقتضی و مانع این جور جاها جاری نیست.

سؤال:

پاسخ: نه آن را بحثش را کردیم که غلات می آمدند و روایت های تأویلی ذکر می کردند. می گفتند که مراد قرآن این معنا های تأویلی است. یا می گفتند که نسخ شده است. غالیان آن کسانی که دروغ می گفتند یا ادعای نسخ می کردند یا ادعای این می کردند که مراد، ولو شما نمی فهمید اینها یک معانی است که گفته است ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر مراد از صلوه حضرت علی است و فحشا و منکر هم ابوبکر و عمر است. یعنی دلالت های تأویلی را به قرآن نسبت می دادند. که هر جور هم دلشان می خواهد. حالا در قرن های بعد تأویلات عرفانی هم ضمیمه شد. چیز می گوید که فرعون ابن عربی می گوید که فرعون بالاترین موحد است. یک حرف های عجیب و غریبی در مورد آنها می گوید. ابن عربی عارف معروف.

سؤال:

پاسخ: نه در مورد فرعونیان دارد می گوید که فرعون چه هست و امثال اینها. نمی دانم فرعون که گفت من ربّی حضرت موسی مشکلش این نبود که چرا می گوید من ربی مشکلش این بود که چرا انحصار به خودت می دهی همه جنبه ربوبیت

این تفکرات تأویل گرایانه اساسا که در زمان های مختلف بوده است هر کدام به یک شکل و شمایلی حالا یکی تفکرات صوفی مشربانه تفکرات ولایی مآبانه، باطنی گری که وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: این غیر از آن بحث است به اینها ربطی ندارد. یک بحث این است که اینها می گویند که اصلا ظاهر مراد نیست. یک بحث این است که ظاهر مراد است ولی این ها بطن هایی دارد که مردم مأمور به این بطن ها نیستند. این آیه علاوه بر یک ظاهری است که به مردم عادی ابلاغ می شود، یک معانی دیگری را دارد برای امام های معصومین که آنها اینها را درک می کنند. حالا ما معانی بگوییم. اینکه بحث بتون چیست یک بحث دیگر است. این بحث بتون منافات با این بحث ها اصلا ندارد. بحث های تأویل گرایانه می گویند که اساسا این آیه ظاهرش، آیه یک سطحی است و ظاهرش مراد نیت و به ظاهرش کاری نداشته باشید و یک معنای بطنی است و آن هم ما که مخاطبش هستیم و همه اشخاص هم مأمور هستند که

ما یک ارتباط ویژه داریم با صاحب وحی و یک نوع دعوای عصمت خفیف در واقع دارند.

سؤال:

پاسخ: بله اصلا همین بحثی که مثال می زنند که ان الصلوه تنهی عن الفحشاء است که می گوید که غلات یکی از تفکراتشان همین است که می گویند تمام چیزهای خوبی که در قرآن هست مراد چیز هست. اصل این انحرافی است از یک سری معارف حقّه. یک سری تفکرات غالی گراینه از همین که قرآن بطنی دارد سوء استفاده می کردند برای استفاده از یک معانی دیگر و ترویج می کردند اباحی گری را. اصلا نماز و روزه مطرح نیست. نماز و روزه یعنی امیر المؤمنین و فحشا و منکر هم یعنی برائت از اعداء. این را در روایات ما گاهی اوقات اینها را به عنوان مکمّل دین، فرد اعلای دین امثال اینها مطرح کرده اند نه به عنوان جایگزین. آن چیزی که آنها ترویج می کردند به عنوان جایگزین است عبادات ظاهریه.

سؤال:

پاسخ: نماز می خوانده است یا نه. یکی از غلات یکی از چیزهایشان نماز خواندنشان بوده است. باطنی گری این است که دیگر نیاز به نماز ندارد. این جور چیزها. خب بگذریم

سؤال:

پاسخ: آن را گفتیم که نه با توجه به این نکاتی که می خواهیم بگوییم همین نکات قرینه است مراد این نیست که موافقت اماره است ولی به این اعتبار اماره است چون ذاتا خبر نورانیت دارد. به اعتبار اینکه ملاک حجیت ذاتیه را دارد چون از آدم صدوق و راستگو چیز شده است و مانعی هم نیامده است که این نورانیتش را بگیرد. بحث ما این بود که موافقت ایجاد مقتضی نورانیت را نمی کند. اخبار خودش نورانیتی دارند به دلیل اینکه راوی اش ثقه است و معمولا راست می گوید. آن نورانیت اگر مخالف کتاب باشد آن نورانیت زائل می شود و ظلمت می گیرد. ولی اگر موافق کتاب باشد آن نورانیت ذاتی که داشته است باقی می ماند.

سؤال:

پاسخ: قطعا مراد این است حالا خلاف ظاهر باشد یا نباشد. بحث این مسلم است که مواردی که نه موافق است نه مخالف است اینها حجت است،

سؤال:

پاسخ: بنابراین هیچ فرقی ندارد با این تحلیلی که ما می کنیم. اینها را چون به نکته خارجی بحثش توجه نمی کند. اگر به نکته خارجی بحثش توجه کنیم که کتاب اساسا بنا نیست متعرض جزئیات شود به عنوان یک کانون برتر است به اصطلاح حقوقی امروزی و سنت غالبا به جزئیات می پردازد، این است که محدوده تعرض کتاب با محدوده تعرض سنت در غالب موارد متفاوت است، این نکات را وقتی ضمیمه کنیم، و این نکات نکاتی است که واضح است. یک ارتکاز مقرون به روایت هست و این ارتکازات سبب می شود که این حجیت بیاورد.

سؤال:

پاسخ: نه لازم نیست چیز باشد. انکار اصل سند هم فروع است دیگر. یا مثلا فرض کنید که در روایات ما به عنوان خبر مخالف اگر یک آیه قرآن می گوید و استشهدوا شهیدین من رجالکم، در طلاق شما شهیدین چیز کنید. اگر روایت وارد شد گفت که نه طلاق شاهد نمی خواهد. و سنی ها هم همین عقیده را دارند از چیزهای عجیبی که در حرف های بعضی از متکلمین ما مطرح شده این است که شما در طلاق شاهد قائل نیستید در حالی که قرآن صریحا می گوید و استشهدوا شهیدین من رجالکم. در نکاح آیه قرآن هیچ صحبت شاهد نکرده است آنجا شاهد را لازم می دانید آنجایی که قرآن نگفته است، انتم تلعبون بکتاب الله می گوید شما بازی می کنید. دنبال حق و حقیقت نیستید. خیلی از اینها خب یک چیزهایی جعل میکردند.

سؤال:

پاسخ: آن که بحث موافقت و مخالفت در اخبار علاجیه است. این موافقت و مخالفتی که الآن ما داریم بحث می کنیم در اخبار عرضه بدوی است. این که شما الآن صحبت می کنیم در اخبار عرضه علاجیه است.

سؤال:

پاسخ: نه اون روز نبودید صحبتش را کردیم که آقای صدر هم متعرض می شوند. این در مقام بیان شرط لازم هست نه شرط کافی. می گوید یکی از شرایط اعتبار عدم المخالفه است. نه اینکه این عدم المخالفه که شد دیگر علت تامه است. خب بگذریم.

سؤال:

پاسخ: تفاوتش تفاوت جدی ندارد. عرض کردم این در واقع نحوه تحلیل بحث است. نحوه تعبیر از چیز هست و الا از جهت نتیجه گیری تفاوت جدی ندارد. فقط یک نکته ای اینجا وجود دارد شهید صدر که این مطلب را اینجا عنوان کرده اند یک بحثی را ایشان دارند که اصلا مراد از موافقت چیست. این احتمال را مطرح کرده اند که مراد از موافقت، موافقت با روح کتاب است. یک سری شواهدی آورده اند که این شواهد اکثرا فقط این را اثبات می کند که مراد از مخالفت، عدم المخالفه است. این را بعد ملاحظه فرمایید در جلد دوم از قسم ثانی از مباحث الاصول، این مبحث آمده است. صفحه 355 بحثش آمده است و آقای حائری هم در یک جایی از حواشی اش اشاره به این می کند می گوید که این شواهدی که ایشان آورده است عمدتا شاهد است بر اینکه مراد از موافقت، عدم المخالفه هست. این را اثبات می کند درحالی که ایشان این سبک مشی نکرده است. حالا این بحثش را ملاحظه فرمایید این را بعدا صحبت می کنیم. انشاء الله همین بحث را در کلاس راهنما می خوانیم تا بعدا آقای آقا سید کاظم حائری

و این یک مقداری عدم توجه به این نکته باعث شده است که این بحث خیلی به گونه ای مطرح شود که در شأن مرحوم آقای صدر نبوده است. بحث این تکه تمام شد فقط یک نکته ای از بحث های سابق عرض کنم من سابق می گفتم که از بعضی روایات استفاده می شود مواردی که آیه قرآن به مدد اطلاق مقامی دلالت بر مطلبی داشت، آن را ائمه می گفتند که از قرآن این مطلب فهمیده می شود. استدلال به قرآن می کردند در حالی که ممکن است شما بگویید که اینجا قرآن جزء العله است. مثال می زدیم که در روایات هست که عبدی که طلاق داده است، اینها می فرمودند که عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، اقتضا می کند که عبد قادر به طلاق نباشد چون الطلاء شیءٌ. یک چیزی در پرانتز بگویم، این عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، مراد از قدرت بر شیء قدرت تکوینی که نیست. عبد و حر که قدرت تکوینی شان فرقی ندارد. مراد از لا یقدر علی شیء یعنی اختیار حقوقی. قدرت حقوقی و قانونی. و به خاطر همین هم به آن تمسک شده است. لا یقدر علی شیء یعنی اختیار دار نیست. نظام قانونی برای او اختیاری قائل نیست. نمی تواند از این قدرتش استفاده کند در، یعنی عدم قدرت اعتباری در امور اعتباری که طلاق هم یکی از آنها هست که این به اصطلاح محجور هست از انجام اختیاراتی که انسان ها دارند. خب به این تمسک می کردیم. یک توضیحی این بحث نیاز دارد من مفصل این بحث را سابق عرض کرده ام ولی اجمالش را اینجا عرض کنم. در بحث مقدمات حکمت این مطلب را ما ذکر کردیم. به نظر ما مقدمات حکمت در جملات ایجابی لازم است. در جملات سلبی لازم نیست. چون اصل مقدّمات حکمت به خاطر این است که قضیه محمله با جزئیه صادق هست. اگر گفتیم الحوان انسانٌ. همین که بعضی از حیوان ها انسان است کافی است برای اینکه الحیوان انسان را به کار ببریم. و مقدمات حکمت می آید قضیه محمله را قضیه کلیه می کند. این جایگاه مقدمات حکمت. اما در قضیه سالبه، چون سلب طبیعت محمله به سلب جمیع افراد است. دیگر نیازی به مقدمات حکمت نداریم. در همین مثالی که گفتم الحیوان انسان صادق است ولی نمی توانیم بگوییم لیس الحیوان بانسان. در صورتی می توانید شما بگویید لیس الحیوان بانسان که هیچ فردی از افراد آن انسان نباشد. چون طبیعت محمله با بعضی از افرادش هم صادق است. نفی طبیعت محمله به نفی جمیع افراد است. این نکته همین را سبب شده است که نکره در سیاق متن را از امارات عموم گرفته اند. دلالت بر عموم گفته اند می کند نه دلالت بر اطلاق. آنجا گفتیم که این مطلب درست اس که جزو امارات عموم است ولی نه به جهت اینکه وضع شده است. به دلیل اینکه بر چیزی وضع شده است که آن چیز در جای منفی که قرار گیرد لازمه اش به حکم عقل، نفی جمیع افراد است. بنابراین

سؤال:

پاسخ: نیاز به مقدمات حکمت ندارد. ما این بحث را قبلا کردیم که مقدمات حکمت نه برای این است که مراد از طبیعت را طبیعت محمله بدانیم. مقدمات حکمت برای این نیست. آن بحث مفصلش را آنجا در بحث مقدمات حکمت کرده ایم که اینها اصلا بحث ها ناشی از نشناختن طبیعت مقدمات حکمت است. چندین جلسه من بحث کردم نمی خواهم وارد جزئیاتش بشوم. بنابراین نکره در سیاق نفی، اشبه بالعموم من الاطلاق هست. و عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء از این قسم است. ولی یک نکته ای را در همین جلسات قبل اشاره کردم که هم عموم و هم اطلاق، هر دو در یک جهت مشترک هستند. آن این است که نسبت به مدلول استعمالی، ظهور دلیل در مدلول استعمالی فرق دارد. ظهور دلیل در مدلول استعمالی در مطلق متوقف است بر اینکه در مقام بیان باشد تا ظهور در اراده استعمالی استیعاب کند. در عام نه همین را به وضع دلالت می کند. ولی مهم یک نکته دیگر است. مهم دلالت یعنی ظهور دلیل در مراد جدی است. ظهور دلیل در مراد جدی در عموم هم متوقّف است بر اینکه متکلم در مقام بیان مستثنیات باشد. اگر متکلّم در مقام بیان مستثنیات نباشد، دلیل ظهور ندارد که این دلیل هیچ استثنایی ندارد. اگر قرار این است که اصل حکم را بیان کنند. مستثنیاتش را قرار است با قرینه منفصله بیان کنند. اینجا ظهور در اینکه مستثنی ندارد ندارد. بنابراین از این جهت فرقفی بین عام و مطلق نیست. فقط یک فرق است این را توجه فرمایید، آن این است که مستثنیاتی که بر یک قانون عام ذکر می شود باید کم باشد. نمی شود اکثر افراد را استثنا کرد. این خلاف طبع قانون گذاری است. ولی می شد یک مطلقی که در مقام بیان نباشد قید و قیوداتی داشته باشد که اکثر افراد آن خارج شود. آن مانعی ندارد چون در مقام بیان خصوصیاتش نباشد. فرض کنید بگویند که اقیموا الصلوه، صلوه به معنای دعا باشد. اکثر افراد دعا هم صدق صلوه بر آنها نکند. مانعی ندارد بعدا روشن می کند که این دعایی که واجب هست، خصوصیاتی دارد که اکثر موارد را

ولی اگر گفتند که کل صلوه کافٍ. صلوه به معنای دعا باشد کل صلوه کاف فی مقام الامتثال. این در صورتی صحیح است که اکثر موارد دعا های عرفی، در مقام امتثال کفایت کند. بنابراین عمومات ظهور در این مقدار دارند که اکثر افرادشان حکم بر آنها ثابت است. نسبت به تک تک موارد وقتی دست بگذاریم این ظهور ندارد. ولی اینکه اکثر موارد حکم همین است آن ظهور دارد. بنابر این در تک تک موارد بین عام و مطلق فرق نیست چون هر موردی را دست بگذاریم در عام ممکن است آن یک موردی باشد که می تواند عام تخصیص خورده باشد ولی در مطلق هم همین جور است.

سؤال:

پاسخ: عامی که در مقام بیان مستثنیات نباشد و مطلقی که در مقام بیان نیست. می خواهم بگویم که این د وتا یک وجه مشترک دارند آن این است که یک م وردی که ما شک می کنیم که آیا حکم ثابت هست یا نیست در هیچ کدام نمی شود به آنها تمسک کرد. چون باید در مقام بیان خصوصیات و تبصره ها ب اشد تا بشود تمسک کرد. ولی این دو تا یک تفاوت دیگر دارند که آن این است که عام ظهور در مراد جدی دارد که اکثر افراد، مشمول حکم هستند. ولی مطلق این مقدار را هم ندارد. البته آن چیزی که در بحث ما به درد می خورد، تفاوت در آن بحثی که ما مورد نظرمان هست آن تفاوت نیست. بنابراین عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ولو به منزله عموم ما گفتیم هست اطلاق نیست ولی آن هم در واقع در صورتی به این ایه می شود تمسک کرد برای نفی قدرت عبد بر طلاق که اطلاق مقامی دلالت می کند. یعنی باید سنتی وجود نداشته باشد که قید زده باشد. به عنوان تقصره ذکر کرده باشد. عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء در صورتی صحیح است که لا اقل در اکثر موارد قدرت بر چیزی نداشته باشد. حالا اگر یک مورد نادری هم قدرت داشته باشد مانعی ندارد. حالا ممکن است آن یک مورد نادر طلاق باشد. بنابراین در مورد خصوص طلاق اگر ما بخواهیم به آیه تمسک کنیم این به اعتبار این است که سنتی در سنت طلاق استثنا نشده است. یعنی به هر حال دلالتش نیازمند اطلاق مقامی هست بنابراین که ما به این روایات تمسک می کردیم که در موارد اطلاق مقامی می شود به آیه قرآن تمسک کرد به جا بود. این جور نبود که شما یعنی خلاصه اشکال نکنید شما که این را از سنخ عام می دانید نه از سنخ مطلق می دانید جملات منفی را چرا به این روایات تمسک می کنید نه این روایات جا دارد تمسک کردن چون بین عام و مطلق، در عدم صحت تمسک بدون احراز آن مخصص خارجی، یکسان هستند. به دلیل اینکه ظهور در مراد جدی بودن معمولا عام ها هم ندارند چون غالبا عام های قرآنی در مقام بیان این جهات نیست.

سؤال:

پاسخ: یعنی بحث این است که اگر شما بگویید این طبیعت منتفی است. یک موقع است در مقام بیان این نیست که این طبیعت که منتفی است ممکن است استثناهایی داشته باشد که آن ها را ذکر نکنند. این منافات با طبع انتفاء طبیعت ندارد. ولی اگر جایی هست که شخصی قدرت بر هر کاری دارد

ببینید یک موقعی است که بحث این است که یک قانون که ما می گذاریم، این قانون اگر نود درصد هم صادق باشد، صحیح است این قانون را ما به نحو عام بیان کنیم آن ده درصدش را به قرینه منفصل خارج کنیم. اشکالی ندارد بنابراین عمومات ظهور در اینکه متکلم می خواهد همه موارد را با خود همین دلیل بیان کند ندارد مگر در جایی که اثبات شود که عام در مقام بیان تمام استثنا ها است. یعنی ظهور عموم در اینکه همه موارد را می خواهد بیان کند، فرع در مقام بیان مستثنیات تبصره ها است. ولی اگر فرض کنید که یک قانونی هست به طور عام بیان شده است ولی سی درصد فقط مشمول این حکم هستند. آن که غلط است نباید اینگونه تعبیر کنند. ظهور عموم این هست که اکثر افراد باید این حکم را داشته باشند. تخصیص اکثر مستهجن هست ولو به قرینه منفصل. ولی تقیید اکثر ...

این تقیید اکثر در جایی که متکلم در مقام بیان نبوده است مستهجن نیست.

سؤال:

پاسخ: هیچ اشکال ندارد. فرض کنید می گوید الحج واجبٌ

سؤال:

پاسخ: چون در مقام بیان خصوصیات نبوده اند.

مثال واقعی اش را بگویم که الحج واجبٌ. روایت که می گوید الحج واجب خب یک شرایطی دارد یک استثنا هایی که اکثر افراد ندارند. زکات واجبهٌ.

سؤال:

پاسخ: نه نمی توانیم بگوییم که الزکات واجبه علی کل مسلم. مگر اینکه در مقام علی کل مسلم از اول این باشد که علی کل مسلمٍ جامع لشرایطه. اگر یک قرینه بر اینکه مجاز در حصر شما کأنه در نظر بگیرید.

سؤال:

پاسخ: منفصل هم بود اشکال نداشت. با یک عنوان تخصیص اکثر اشکال ندارد. تخصیص اکثر یک عنوان دو عنوان ندارد. چون اینها انحلال به عناوین پیدا نمی کند. انحلال به افراد پیدا می کند. چون انحلال به افراد هست اینکه بخواهد اکثر افراد خارج شد

سؤال:

پاسخ: تقیید اکثر به این معنا که اگر مطلق در مقام بیان نباشد ما می توانیم با آوردن قید، به گونه ای رفتار کنیم که

این تطبیق حاج آقا هم مستغرق تصریح کرده اند

سؤال:

پاسخ: بله در اراده استعمالی بین اینها فرق است. ولی در ظهور دلیل در مراد جدی هم باز هم ظهور دلیل در اراده جدی هم فرق هست. ولی در آن جهتی که ما مورد نظرمان هست هیچ کدام ظهور ندارند که تک تک افراد حکم در آنها ثابت است.

سؤال:

پاسخ: بله بله. اصلاه تطابق از باب ظهور است. ظهور دلیل در مراد جدی است و در جایی که در مقام بیان نباشد این ظهور وجود ندارد. اصاله تطابق یک اصل عملی نیست اصل اماره است. یعنی چون ظهور دارد در اینکه مراد جدی است بنا بر این حجت است. و در جایی هست که در مقام بیان خصوصیات باشد. این است که تفاوتی بین اینها نیست. ولی عرض کردم یک ظهور در مراد استعمالی نسبت به اکثر موارد در عام هست که در اطلاق نسبت به اکثر موارد نیست. ولی این به درد این بحث ها نمی خورد. به درد آن بحث هایی که تخصیص اکثر قوی است و به درد آن بحث ها می خورد.

سؤال:

پاسخ: بله و آن نکات اشکالی که اینجا وجود دارد مشترک است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد